

دوفصل نامه علمی - تخصصی پرتو خرد

سال پانزدهم، شماره ۲۷،

بهار و تابستان ۱۴۰۳

صص ۳۳-۵۷

## بررسی منابع معرفت‌شناسی از منظر سید قطب و محمد قطب

قدرت الله حیدری \*

### چکیده

بحث منابع معرفت‌شناسی از مباحث بنیادین مکاتب، ادیان و مذاهب به شمار می‌رود. در اندیشه اسلامی هر مسلمانی باید آموزه‌ها و تعالیم اساسی دین را فرا بگیرد و با منابع اصیل و بنیادین آن‌ها که «معرفت‌شناسی» و «معرفت دینی» را برای انسان به وجود می‌آورند، آشنا شود. بررسی دیدگاه‌های متفکران اخوان در این مسئله به عنوان شخصیت‌هایی تأثیرگذار در جهان اسلام مهم و ضروری می‌نماید. هدف از پژوهش حاضر، بررسی این پرسش است که منابع معرفت‌شناسی از منظر سید قطب و محمد قطب چیست؟ یافته‌های پژوهش که با روش تحلیلی-توصیفی سامان یافته، نشان می‌دهد که از منظر سید قطب و محمد قطب منابع معرفت عبارتند از: فطرت، حس، عقل، نقل و شهود که هر کدام دارای اعتبار و ارزش در حوزه‌های خاص هستند؛ هرچند آن‌ها نگاه دوگانه‌ای به عقل به عنوان منبع معرفت‌شناسی دارند و منبع «وحياني و نقل» را که مبتنی بر کتاب (قرآن) می‌باشد را یقینی‌ترین نوع منبع معرفت‌شناسی می‌دانند. از نظر آنها، اما منبع وحی و نقل از منابعی هستند که عقل نیز آن را تأیید می‌کند و می‌پذیرد. **واژگان کلیدی:** سید قطب، محمد قطب، معرفت‌شناسی، فطرت، حس و تجربه، عقل، نقل، وحی، شهود.

---

\* دکتری جریان‌های کلامی معاصر در جهان اسلام و استادیار مجتمع حکمت و مطالعات ادیان  
جامعة المصطفی العالمية heidari.heidari.1352@gmail.com

## مقدمه

معرفت‌شناسی دانشی است که بر آگاهی‌های فلسفی و علمی مقدم است و به باور بسیاری از فلاسفه، معرفت‌شناسی در کانون فلسفه جدید قرار دارد، زیرا فیلسوفان و دانشمندان در این باره می‌اندیشند که معرفت را از چه طریقی و به چه نحوی از انحاء باید بدست بیاورند، در حالی که پیش‌تر باید بدانیم که آیا اولاً، اساساً معرفتی حاصل‌شدنی است؟ و اگر پاسخ مثبت است با چه شرایط و ضوابطی؛ یا اصولاً می‌توان به چیزی عقیده و باور داشت و اگر آری، آیا می‌توان عقیده‌ای را موجه ساخت؟ هیچ دانشی اعم از فلسفی و یا علمی نیست که ریشه در معرفت‌شناسی نداشته باشد؛ برای همین است که معرفت‌شناسی را پایه و اساس تمام علوم و اکتشافات بشری دانسته‌اند. در میان موضوعات متعددی که در بحث معرفت‌شناسی مطرح است، منابع معرفت‌شناسی از بنیادی‌ترین موضوعات و از کهن‌ترین مسائل در تاریخ تفکر انسانی بوده است. بحث از منابع معرفت از آن‌رو اهمیت دارد که همه باورهای انسان مستند به منابعی است که از راه آن‌ها حاصل شده است؛ بنابراین شناخت و بررسی آن منابع برای فهم درست معارف و تشخیص معتبر بودن باورها، دارای اهمیت است؛ توجیه هر معرفتی، ارتباط مستقیم با منابع آن معرفت دارد. هر چه معارف انسان از منابع معتبرتر و کارآمدتری حاصل شود، توجیه و درستی آن معرفت مطمئن‌تر خواهد بود. برای جلوگیری از آشفتگی در تعالیم دینی و برای استناد صحیح آموزه‌های دینی به خدا و پیامبر(ص) نخستین اقدام این است که مشخص کنیم از چه منابعی و با تکیه بر چه مستنداتی مسئله دینی یا قضیه شرعی یا معرفت اسلامی را به خدا و پیامبر(ص) و به‌طور کلی به دین نسبت داده‌ایم. منابع معرفت‌شناسی در سخنان معرفت‌شناسان در معانی مختلفی همچون علل پیدایش معرفت (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۹۲ و ۳۲۰) متعلق معرفت (حسین زاده، ۱۳۸۶: ۱۲) و راه‌ها و ابزارهای کسب معرفت به کار رفته است (همان) که در این پژوهش، منظور معنای سوم آن، یعنی منابع و راه‌ها و ابزارهای کسب

معرفت می‌باشد و معرفت‌دینی و به‌طور کلی معارف بشری از راه منابعی حاصل می‌شود. برخی از این منابع بین معرفت‌دینی و غیردینی مشترک بوده و برخی دیگر تنها به معرفت‌دینی اختصاص دارد. بر پایه استقرار، منابع دستیابی به معرفت اعم از دینی و غیردینی بر این پایه‌اند: حواس، عقل، شهود، گواهی یا دلیل نقلی، مرجعیت یا تقلید که ابزاری ثانوی است و اعتبار آن از راه عقل اثبات می‌گردد. برای رسیدن به معرفت‌دینی هم افزون بر منابع مشترک، منبع اختصاصی وحی را نیز ذکر کرده‌اند (همان، ۱۳۸۹: ۲۵۵).

سید قطب و محمد قطب از اندیشمندان معاصر اخوانی است که در مباحث معرفت‌شناسی و اندیشه دینی مطرح بوده و افزون بر این، دیدگاه‌های آنها در مباحث کلامی به‌عنوان مانیفست گروه‌های افراطی و بعضاً تکفیری مطرح می‌باشند و بیشتر نیز به‌عنوان اندیشمندان نص‌گرا در اذهان اهل اندیشه تبادر دارد. در این تحقیق قرار است که منابع معرفت‌شناسی از دیدگاه سید قطب و برادرش محمد قطب مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد.

## ۱. تعریف معرفت‌شناسی

از آنجا که به یک علم از جهاتی مختلفی می‌توان نگاه کرد، تعریف‌های نیز به همین سبب گوناگون هست، و معرفت‌شناسی نیز از این قاعده مستثنا نیست و تعاریف مختلفی صورت گرفته است: معرفت‌شناسی دانشی است که معرفت‌های انسان را بررسی می‌کند و مسائلی همچون مطابقت علم با واقع، گستره و سعه نوری عقل در حکایت‌گری علم و ... در آن مطرح می‌شود (خسروپناه، ۱۳۹۰: ۲، ۳۲۰) معرفت‌شناسی آن شاخه‌ای از فلسفه است که به ارزشیابی معرفت بشری، حدود، مبانی و ابزار، مبادی دور و نزدیک آن و میزان اعتماد به آن و ... می‌پردازد» (معلمی، ۱۳۹۰: ۱۵) معرفت‌شناسی دانشی است که درباره مسائلی همچون چیستی معرفت‌های انسان، منابع یا راه‌های دستیابی به آنها، اقسام و ارزشیابی انواع آنها و تعیین معیار درستی و دروغ‌شان بحث می‌کند (حسین‌زاده، ۱۳۹۶: ۳۲). با توجه به مؤلفه‌های موضوع، غایت، روش و

مسئله معرفت‌شناسی، از زاویه‌های مختلفی می‌توان این دانش را تعریف کرد، ولی تعریف جامع این است: معرفت‌شناسی دانشی است که شناخت‌های انسان را به روش عقلی - تحلیلی و بررسی می‌کند و علاوه بر انواع شناخت، درستی و نادرستی آن‌ها و معیار صحت آن‌ها را نیز ذکر می‌کند. (خانی، محمد و مهدی احمد خان بیگی، ۱۴۰۱: ۱۹۲)

## ۲. منابع معرفت‌شناسی

منابع معرفت و شناخت، وسایل یا راه‌هایی هستند که از طریق آن‌ها، انسان می‌تواند به شناخت نایل گردد. این ابزارها عبارتند از: فطرت، حس، عقل، نقل و شهود. برخی از این ابزارها، قوای ادراکی انسان هستند. هرچند این قوا متعدّدند ولی درک‌کننده واقعی خود نفس و روح انسان است که همان حقیقت واحد و بسیطی است که عامل امتیاز ما از حیوانات است؛ در این بخش همین منابع از منظر سید قطب و محمد قطب به بررسی گرفته می‌شود.

### ۲-۱. فطرت

از منابع مهم معرفت و شناخت، فطرت است که در مصادر اسلامی، یعنی در قرآن و سنت بدان توجه خاص صورت گرفته و به‌نوعی بینش خاص قرآن کریم درباره انسان است (مطهری، ۱۳۷۷: ۱۳)؛ و برای همین کسی که به ندای فطرت خویش گوش دهد، گواهی بر خداوند بزرگ می‌دهد که بر این جهان حکومت دارد. سید قطب در این مورد معتقد است: «عقاید تباه و تحریف‌شده بر اندرون بشر چیره شده بودند ... ولی اسلام آمد تا با لا اله الا الله با همه این «واقعیت» رودررو شود و فطرتی را مخاطب سازد که الهی جز الله را نمی‌شناسد» (قطب، ۱۳۸۳: ۹۰). نمونه این موضوع در خطابی که پیامبر گرامی اسلام در آیاتی ۱۴ تا ۱۹ سوره انعام می‌شود به‌روشنی دیده می‌شود. (همان، ۹۶-۹۰)

سید قطب بر این باور است که حق ذاتاً بر فطرت پوشیده نیست، فطرت حق را پذیرفته و با آن سازش دارد. اصطلاحاً از فطرت به حق یاد می‌شود، حقی که فطرت بر اساس آن شکل گرفته و اساس آفرینش آسمان‌ها و زمین است اما هوا و

هوس همان چیزی است که بین حق و فطرت فاصله انداخته و آن‌دو را از یکدیگر جدا می‌کند. همان چیزی است که تاریکی و تیرگی را منتشر می‌کند و مانع دید انسان می‌شود و او را از دیدن راه‌ها نابینا می‌سازد، مسیرها را پوشیده و پنهان می‌کند (سید حامد، ۱۳۹۱: ۱۲۸).

محمد قطب نیز معتقد است که اصل در فطرت مردم توحید است (قطب، ۲۰۰۱: ۷۹) و دین نیز جوششی از صمیم فطرت است، زیرا در اصل فطرت این معنا نهفته است که به نحوی خدا را احساس کنی و ای بسا! ممکن است که دائم به عقیده صحیح توفیق نیابی، ممکن است در این راه خرافات فراوان و افسانه‌های زیادی درهم‌آمیزی، گواهی حقیقت الهی به انحراف تصور شود، بلکه گاهی با انکار و الحاد و اصرار در کفر تصور می‌گردد، باین حال بازهم در صمیم فطرت دائم ادراکی به وجود خالق برای این عالم بزرگ وجود دارد، خالق که باید بسیار قوی و شکست‌ناپذیر باشد که به این هستی بی‌پایان نیرو بدهد و این عالم بی‌پایان فطرتاً خداشناس و خداپرست است (قطب، محمد، ۱۳۹۴: ۲۴۱). برای همین خداوند در قرآن فرموده است: «و هنگامی که پروردگارت از پشت‌های بنی آدم، فرزندان‌شان را برگرفت و آنان را بر خودشان گواه ساخت و فرمود: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: چرا (هستی) گواهی دادیم...» (همان‌جا).<sup>۱</sup>

محمد قطب ادامه می‌دهد که این جهان در تکوین خود از این اتم‌ها از ماده و انرژی با این ترتیب خاص و با این شکل معین و با هر آن چه در هستی آن بکار رفته خواهد بود و هیچ تغییری در آن رخ نخواهد داد مگر به همین ترتیب که خدایش آفریده و روی همان نظام فطری قرار داده است (قطب، محمد، بی‌تا: ۲۴۲) و زندگی در این جهان از یک موجود سلولی کوچک گرفته تا نباتات

۱. «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» (اعراف، ۱۷۲).

و حیوانات در صورت‌های مختلف و در حالات گوناگون و در عادات و رفتار و سلوک خود هرگز نمی‌تواند غیر از آنچه هست باشد و به هیچ وجهی نمی‌تواند غیر از آن مأموریتی را انجام دهد که خدایش برای آن ترتیب داده است و هم‌چنین به هیچ عنوانی نمی‌تواند بیرون از دایره قوانین که بر آن حکومت دارند حرکت کند و این زندگی با این ترتیب خدا را می‌پرستد و علم امروز هم می‌گوید که زندگی در روی زمین به طوفان تطور گرفتار گردیده که در نتیجه ترقی کرده و پیچیده‌تر شده و در آن وظایف و اعضای جدید پیدا شده و نیز وسایل و هدف‌های نوظهور پدید آمده، پس اگر این سخن درست باشد، این زندگی نیز براساس همان ناموسی که خدا برای همه موجودات معین کرده جریان دارد و خدا چنین قرار داده که با قانون ویژه خود در ترقی و پیشرفت و پیچیدگی و هرآن چه که مربوط به آن است حرکت کند و این تطور هم باید از همان عبادت باشد که به وسیله این به‌سوی خالق خود توجه دارد و لبیک‌گویان و اطاعت‌کنان با آن نیروهایی که در فطرتش نهفته است، به‌سوی خالق خود روان است. این همان تفسیر علمی است برای این کلام خدای بزرگ جهان که می‌گوید: «آنگاه به آسمان پرداخت و آن چون دود بود، سپس به آن و زمین گفت: خواسته یا ناخواسته (پیش) آئید (و به فرمان من گردن نهید) گفتند: به دلخواه آمده ایم» (همان، ۲۴۳)<sup>۱</sup>

محمد قطب توضیح می‌دهد که انسان در میان مخلوقات خدا یگانه مخلوقی است که از روی شعور و ادراک و فهم خدا را می‌پرستد و او همین‌طور یگانه مخلوقی است در روی زمین به خدا نافرمانی می‌کند، وقتی که از راه هدایت منحرف می‌گردد و راه نافرمانی پیش می‌گیرد و او هنگامی که نافرمانی می‌کند و با اوامر خدا مخالفت می‌ورزد که بر او می‌گوید: راستکار باش، پایدار

۱. «ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ» (فصلت، ۱۱).

باش، پاک و نظیف باش، سرفراز باش، اما با این حال انسان هرگز با ناموسی که از جانب خدا برای وی مقرر گردیده مخالفت نمی‌کند، زیرا ناموس مقرر این است که او استعداد دارد، برای رستگاری و گمراهی در اختیار این دو راه مختار است و آزاد، (منتها هرکدام را که انتخاب کند سزای انتخابش را خواهد چشید) ولی در هر دو حال درک می‌کند که خدائی هست و با فطرتش او را درک می‌کند، (همان، ۲۴۵) و آیه قرآنی<sup>۱</sup> که قبلاً ذکر شد گواه بر این گفتار است.

## ۲-۲. حس و تجربه

حواس انسان ابزار شناخت است و انسان به وسیله این ابزار، قدرت و توان احساس جزئیات را از یک‌طرف و درک عقلی و کلی آن‌ها را از سوی دیگر دارد. در این‌که آگاهی ما از دنیای خارج چه مرحله‌ای را طی می‌کند و از کدام گذرگاه‌ها وارد درون ما می‌شود؟ در میان فلاسفه اختلاف نظر بسیار است؛ ولی بیشتر فلاسفه جهان حس و تجربه حسی را به‌عنوان یکی از طرق و منابع شناخت می‌شناسند، هرچند در برابر آن‌ها دو گروه دیگر از فلاسفه در دو قطب افراط و تفریط ظاهر شده‌اند:

الف\_ گروهی که از آن‌ها به‌عنوان «حسیون» یاد می‌کنند؛ حس را یگانه راه شناخت می‌دانند و هرگونه منبع دیگری اعم از عقل و خرد و غیر آن را مورد انکار قرار می‌دهند، پس مسائل فلسفه اولی که صرفاً نظری و تعقلی است و مربوط به امور غیر محسوس است بی‌اعتبار می‌دانند و این‌گونه مسائل برای بشر نفیاً و اثباتاً درک‌ناشدنی است. (مطهری، ۱۳۷۹: ۶). مادّیین (ماتریالیست‌ها) از دسته پیروان مکتب دیالیکتیک نیز معتقد است که «احساس» منشأ شناخت و مبنای قضاوت ما در هر چیز است. (نیک آئین، ۱۳۵۸: ۳۰۲).

۱. «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» (اعراف، ۱۷۲) «و هنگامی که پروردگارت از پشتهای آدمیزاد، فرزندان‌شان را برگرفت و آنان را بر خودشان گواه ساخت [و فرمود]: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: چرا [هستی]. گواهی دادیم...».

ب- گروه دیگری که در مقابل آن‌ها قرار گرفته، حس و تجربه را به کلی از کار انداخته‌اند و کمترین بهایی برای آن در معرفت قائل نیستند. دکارت می‌گوید: مفهومی که از خارج به وسیله حواس پنجگانه وارد ذهن می‌شوند نمی‌توانیم مطمئن باشیم که مصداق حقیقتی در خارج دارند و اگر هم داشته باشند یقین نیست که صورت موجود در ذهن با امر خارجی مطابقت دارد (فروغی، ۱۳۴۴: ۱، ۱۷۳). نویسنده سیر حکمت در اروپا در اینجا می‌افزاید: «دکارت باورمند بود که محسوسات انسان با واقع مطابق نیست و تنها ابزار ارتباط بدن با عالم جسمانی است و تصویری از عالم برای ما می‌سازد که حقیقت ندارد... او معتقد است تنها مفهوم نظری اساس علم واقعی است.» (همان‌جا) فشرده عقیده این گروه بر این است که تنها معقولات، ارزش یقینی و معرفتی دارند اما محسوسات تنها ارزش علمی دارند نه ارزش یقینی (مطهری، ۱۳۷۹: ۶).

سید قطب حس را یکی از ابزار شناخت می‌داند و با بهره‌مندی از نوشته «دریبر»، استاد دانشگاه نیویورک از کتاب «کشمکش میان علم و دین» نحوه برخورد مسلمان با این ابزار شناخت را بیان می‌کند:

«علمای مسلمان به تحقیق دریافتند که روش عقلی نظری به پیشرفت نمی‌انجامد و امید به یافتن حقیقت باید به مشاهده‌ای خود حوادث گره خورده باشد. از همین رو، شعار آن در پژوهش‌های شان، روش تجربی و قانون عملی-حسی بود. نتایج این حرکت علمی به صورت خیره‌کننده‌ای نمایان می‌گردد که صنایع در روزگار آنان پیدا کردند. ما حیرت می‌کنیم وقتی در تألیفات آنان نظریاتی علمی می‌بینیم که گمان می‌کردیم از نتایج علم در این عصر هستند... آنان علم شیمی را در پزشکی به کار گرفتند و در علم مکانیک به جایی رسیدند که هم قوانین سقوط اجسام را شناختند هم آن‌ها را تعیین نمودند. آنان کاملاً از علم حرکت آگاه بودند. در نظریات نور و ابصار به جایی رسیدند که دیدگاهی یونانی را تغییر دادند که قائل بود ابصار یا رسیدن شعاع از چشم به جسم مرئی پدید می‌آید. آنان عکس این سخن را بیان کردند. آنان نظریات انعکاس اشعه و



انکسار آن را می‌دانستند. حسن بن هیثم شکل منحنی‌ای را کشف کرد که شعاع در سیر خود در فضا به خود می‌گیرد و به این صورت اثبات کرد که ماه و خورشید را پیش از آن که به‌راستی در افق نمایان شوند، می‌بینیم. در مغرب هم کمی پیش از آن که غروب کنند، آن‌ها را می‌بینیم.» (قطب، ۱۳۸۳: ۱۲۱-۱۱۹).

محمد قطب نیز بر معرفت و شناخت حس و تجربه تأکید دارد و بر این عقیده است که خداوند ابزار شنیدن، دیدن و فهمیدن «السمع و الابصار والافئده» را به وی عطا کرده است (قطب، محمد، ۱۹۹۴، ۲۶) و نیروی حسی همان نیروی جسم است که وصل به حواس و اعصاب و مواد شیمیائی و بیولوژی‌ها و فیزیولوژی‌ها است (قطب، محمد، ۱۳۹۴: ۱۱۵)؛ برای همین کودک توأم با نیروی حسی متولد می‌شود و غیر از نیروی غریزه جنسی همه نیروها استعداد عمل دارند، یا مستقیم و بدون یاری دیگران و یا حد اکثر در ایام و هفته‌های آینده نزدیک و از راه این استعداد بستگی با زندگی پیدا می‌کند و تمرین زندگی می‌کند و تمرین زندگی را آغاز می‌نماید و به آهستگی از تجربه‌ها بهره می‌گیرد، زیرا آرام‌آرام اشیا را می‌بیند و صداها را می‌شنود، بوها را حس می‌کند و طعم خوردنی‌ها را می‌چشد و گاهی نیز هر چیزی را استشمام می‌کند که آشنا شود، بشناسد تا خبرگی پیدا کند. سپس این آشنائی او را طوری قرار می‌دهد که به تدریج و آرام‌آرام انواع رابطه‌ها را در میان اشیا می‌شناسد (قطب، محمد، ۱۳۹۴: ۱۱۹)؛ که این همان شناخت تجربی هست.

محمد قطب ادامه می‌دهد که انسان به چیزهایی که حواسش آن‌ها را درک می‌کند ایمان می‌آورد و فطرتش این‌گونه است، زیرا او بدون زحمت و بدون بحث و پرسش به آنچه می‌بیند و می‌شنود و لمس می‌کند، می‌چشد و استشمام می‌کند به وجودش ایمان دارد و هرگز تردید به خود راه نمی‌دهد و به وجود این اشیا که حواسش آن‌ها را دریافت می‌کند تردید نداشته و آن را مسلم می‌داند؛ به‌ویژه ایمان به چیزهایی که در قاموس او به نام عالم مادی شناخته شده است. بلی، گاهی بحث و جدال در میزان و حد انضباط حواس

دور میزند، آن هم در حال برخورد حواس با مدرکات خود و آیا هر آن چه که حواس با آن برخورد می کند، آن مگر در مسائل فلسفی که دائم در برج های عاج خیالی قرار دارند و با حقیقت و واقع سروکار ندارند (حقیقت) است، همان طوری که در واقع مطلق موجود است و یا آن یک صورتی است که به حکم طبیعت حواس و به صورت مدرکات خیالی تشکیل یافته؟! و لکن برای انسان جز در مسائل فلسفی که دائم در برج های نورانی خیال دور می زنند، در وجود اشیاء موجود و حاضر شکی عارض نمی شود، حتی اگر در وجود فارق میان وجود حقیقی آن ها و میان وجود ذاتی نسبی آن ها، چنان که در داخل حواس تشکیل می یابد شکی به او دست بدهد (همان، ۱۲۵-۱۲۴).

چنان که گفته شد محمد قطب بر این باور است که فطرت انسان طوری هست که به وجود چیزهایی که از راه حواسش به آن ها می رسد ایمان بیاورد و شناخت برایش حاصل شود؛ و همچنین به وجود اشیائی که از راه حواس نمی تواند آن ها را درک کند باز ایمان بیاورد و این بزرگترین امتیاز انسان بر حیوان است (همان، ۱۲۵)؛ زیرا حیوان با هستی فقط تنها با حواسش به کار می پردازد (البته تا آنجا که ما از مظاهر زندگی حیوان تاکنون دریافته ایم) و در ماوراء حس هیچ کاری با حواس خود ندارد و ای بسا! ممکن است حیوان یک نوع دستگاه های حسی داشته باشد که ما از آن ها بی خبریم که با آن ها از وقوع زلزله ها و طوفان ها و انفجار آتش فشان ها باخبر باشد، پیش از هنگام که انسان از آن ها کوچکترین اطلاعی داشته باشد، دستگاه هایی داشته باشد با امواج الکتریکی با این حادثه ها برخورد کند و به یک صورتی آن ها را ترجمه کند، چنانکه چشم امواج نور را و گوش امواج صوت را ترجمه می کند (همان جا).

اما در این حال نیز این ادراک حسی است، گرچه این نیروی حسی با آن نیروی حسی که انسان در نفس خود می شناسد فرق فاحش دارد و لکن انسان پس از این مرحله با حیوان امتیاز دارد که وجود چیزهایی را درک می کند که

حواسش از درک آن‌ها درمانده است و از روی شعور ایمان پیدا می‌کند که آن‌ها موجود هستند و قرآن کریم هم برای این مفهوم لفظ ایمان به غیب را به کار می‌برد، به این ترتیب: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ؛ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» (بقره ۲ و ۳) و پرفرازترین قله ایمان به غیب، ایمان به خداست که در موضوع فطرت بحثش انجام شد (همان، ۱۲۵-۱۲۶).

سید قطب و محمد قطب با بیان این مطالب در حقیقت نقش حس و تجربه را به عنوان یکی از ابزارهای شناخت و معرفت در تولید علم مؤثر می‌دانند.

## ۲-۳. عقل

عقل از دیگر منابع مهم معرفت‌شناسی است چرا که عقل جزئی از قوای نفس انسانی است. با بررسی اندیشه‌های سید قطب در موضوع عقل به عنوان منبع معرفت‌شناسی درمی‌یابیم که ایشان در آثارش نگاه دوگانه به عقل دارد؛ زیرا گاهی با شدت تمام مخالف عقل هست و گاهی نیز به عقل بهای بسیار داده و آن را با تعبیری همچون نهایت عظمت و منزلت توصیف می‌کند. ایشان در ذیل آیه ۸۲ سوره نساء<sup>۱</sup> چنین می‌نویسد: «خداوند نهایت عظمت را به خرد آدمی داده که عبارت است از داوری درباره قرآن، زیرا از آنجایی که قرآن از سوی خداوند نازل شده؛ بنابراین، داوری این امر مهم یعنی پذیرش وحی و اثبات آن توسط عقل، نهایت منزلت و عظمت عقل است» (قطب، ۱۴۱۲: ۲، ۷۴۱).

سید قطب ذیل آیه: «وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (بقره، ۲۶۹). ضمن این که صاحب لب را عقل تفسیر می‌کند و برای آن اوصاف عدم فراموشی، هوشیاری و بیداری و ... برمی‌شمارد یادآور می‌شود: «وظیفه عقل است که الهامات هدایت و اشارات آن را به یاد داشته باشد و از آن‌ها سود جوید تا فراموش کارانه و بی‌خبرانه، زندگی را بسر نبرد» (قطب، ۱۳۸۶: ۱، ۴۷۲). سید قطب توانایی

۱. «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» آیا درباره قرآن نمی‌اندیشند؟! اگر از سوی غیر خدا بود، اختلاف فراوانی در آن می‌یافتند.

عقل را در فهم اندیشه‌های اساسی معرفت‌شناسی همچون اثبات وجود خداوند، اثبات وحی و نبوت را بررسی نموده و معتقد است: «عقل توانایی درک دلایل و براهین دال بر وجود خدا، استنباط نتایج شواهد و فهم زبان نشانه‌ها را دارد» (قطب، ۱۴۱۲: ۲۸۰)

محمد قطب نیز باور دارد عقل بشری یکی از بزرگ‌ترین نیروهای او است و نعمتی است از بزرگ‌ترین نعمت‌های خداوندی بر وی که خداوند بزرگ نیز چنین فرموده است: «بگو خدا کسی است که شما را آفریده است و برای شما گوش و چشم و دل درست کرده است کمتر سپاس‌گزاری می‌کنید»<sup>۱</sup>

محمد قطب توضیح می‌دهد که کلمه «فواد» در قرآن به معنای عقل یا نیروی هوشمند در انسان یا نیروی مدرکه به‌طور کلی استعمال می‌گردد. به‌راستی انسان شیفته و مفتون عقل خویش است. چون به‌وسیله آن می‌تواند بین اشیا و چیزهای مختلف امتیاز پدید آورد و از راه عقل است که ویژگی اشیا و فواید آن‌ها را درک و استنباط می‌نماید و از ماده‌ای که در روی زمین یا در آسمان‌ها، بدان احاطه دارد، شکل‌ها و صورت‌های تازه‌ای می‌سازد (قطب، ۱۳۸۸: ۹۸).

سید قطب با بررسی گسترده‌تر در مواضع مختلف تفسیر فی ظلال موضوع عقل را چنین تبیین می‌کند:

اسلام آئین خرد است، بدین معنا که اسلام در قضایا و مقررات خود، عقل را مخاطب می‌سازد. عقل را در این جولانگاه با معجزه‌ای مادی مقهور نمی‌سازد و وادار به اقرار و تسلیم نمی‌نماید. اسلام آئین خرد است، بدین معنا که اسلام شیوه نگرش و برنامه بینش خرد را تصحیح می‌کند و آن را به تفکر درباره دلایل هدایت و الهام‌گیری‌های ایمان فرامی‌خواند. دلایل و براهین و الهامات و اشاراتی که در زوایایی جهان درون جلوه‌گر و در گوشه و کنار گستره فراخ جهان بیرون مدّ نظر است. اسلام خرد را به سیر در آفاق و انفس فرا می‌خواند تا فطرت را از زیر

۱. «قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ» (ملک، ۲۳).

توده‌های الفت و عادت و کودنی و تنبلی بیرون بکشد بالایش برد و والایش کند و آن را از دست اهریمن شهوات که باعث گمراهی خرد و سرشت است برهاند و ارزشمند و ارجمندش گرداند. اسلام خرد را مخاطب می‌سازد و با آن به سخن می‌پردازد تا فهم مفاهیم نصوصی را به او واگذار سازد که در بردارنده احکام و مقررات اسلام است و هرگز بر عقل واجب نمی‌گرداند که ایمان بیاورد به چیزی که معنی آن را نمی‌داند و مفهوم آن را نمی‌فهمد (قطب، ۱۳۸۶: ۲۹۹). سید قطب چنین دیدگاه را در موضوع عقل یک دیدگاه اعتدالی می‌داند، زیرا معتقد است که با این نظریه دیگر اشتباهات و اشکالات رفع می‌شود و کسی عقل بشری را بجای خدا نخواهند گذاشت و آن را داور در صحت و یا بطلان مقررات صحیح دینی نخواهند پنداشت و همچنین نقش خرد را در زندگی انسانی نفی نه نموده و آن را پوچ نخواهند دانست و در مسئله ایمان و هدایت نقش بی‌بدیل او را نیز منکر نخواهد شد (همان، ۲۹۸).

سید قطب در گفتار دیگرش و نگاه سختگیرانه که در برابر عقل دارد یادآور می‌شود که عقل بشری قادر به دریافت اصول و بینش اسلامی، به‌صورت کامل و جامع، از هیچ منبع و مصدري جز مصدر ربانی و رسالت آسمانی، نبوده و نیست. عقل بشری که نظام اندیشه و معرفت فلسفی را حول محور خود می‌داند و اصولی را برای آن بنا می‌سازد، فاقد توانایی و شایستگی جهت ایجاد مبانی بینش اسلامی است؛ بلکه تنها وظیفه‌اش این است که این اصول را از مصدر ربّانی آن‌ها به دور از هرگونه پیش‌داوری دریافت نموده و به‌طور درست درک نماید و معنی صریح متون را به‌عنوان مبنا و پایه شریعت اسلامی قرار دهد. تا هنگامی که آیه و حدیث، نصّ صریح باشند، عقل اجازه تأویل و تفسیر آن‌ها را به میل خود ندارد. (قطب، ۱۳۹۳: ۵۷) تنها وظیفه او تلاش در راستای فهم و درک و دلالت نص آسمانی بر معنی لغوی یا اصطلاحی آن می‌باشد. باید بداند آنچه نص صریح آسمانی بر آن دلالت دارد، درست بوده و به‌منزله یگانه حقیقت غایی به شمار می‌آید. خواه مسلمات و نظریه‌هایی که عقل با آن‌ها سازگار است،

هماهنگ باشد، یا نه باشد (همان جا)، این اصل یک قاعده کلی است که رعایت آن در عقیده و شریعت اسلامی ضروری می نماید. (همان جا). سید قطب آیه قرآنی: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (حشر، ۷) را به عنوان تأیید گفته های خویش ذکر می کند (قطب، ۱۳۹۳: ۵۷).

سید قطب در اثر دیگرش (تفسیر فی ظلال القرآن) نیز تأکید می کند که عقل فقط در فهم نص می تواند نقش بازی کند اما هیچگاه عقل را حاکم بر آن نمی داند، برای همین تذکر می دهد که نقش خرد این نیست که حاکم بر آیین و قوانین آن گردد. بدین معنی که صحت و بطلان آن را معین و مقرر دارد و یا این که آن را بپذیرد یا نپذیرد، هنگامی که کاملاً بداند که این آیین قطعاً از سوی خداوند بزرگ صادر شده است و مقصود و مفهوم قوانین آن با در نظر داشت روشنی معانی و مقاصد واژگانی و اصطلاحی نصوص دین نیز قابل فهم باشد، به هیچ عنوان خرد حق سخن گفتن و خطونشان تعیین کردن ندارد. اگر حق پذیرفتن یا نه پذیرفتن قوانین و مقررات احکام دین را داشت، می توانست با آن ها مخالفت نماید و بدان ها پاسخ ندهد و آزاد و رها باشد و باوجود بیان فرمان یزدان و روشنگری پیغمبران، سزاوار عقاب و عذاب نیز نبود. برای همین هر وقت انسان از راه درست، احکام به او برسد و خردش مراد مقررات و مقصود آن را درک کند ملزم به پذیرش آن خواهد بود (همان، ۲۹۷).

سید قطب ضمن این که نقش عقل را در ایمان کلیدی توصیف نموده و آن را در دنیا و آخرت مهم و حیاتی تلقی می نماید اما یادآور می شود که خداوند آفریننده انسان، بهتر از هرکسی آفریده اش را می شناسد و نیروهای او را می داند و خردی که برایش داده است در دستیابی انسان به هدایت و رستگاری کافی نمی داند و برای همین پیغمبران را می فرستد و اگر چنین نه بود باید انسان را تنها با همان خردش وامی گذاشت تا دلایل هدایت شان را بجوید و الهام گیری های ایمان در جهان درون و جهان بیرون را پیدا کند و برای خود برنامه ای بنگارد

که زندگی‌اش بر آن استوار باشد و با رعایت قوانین و مقررات آن، زندگانی‌اش بر حق و حقیقت و راستی و درستی پابرجا می‌گردد.

در حالی که چنین نیست، زیرا خداوند پیامبری پیغمبران را حجت خود بر انسان‌ها نموده و رساندن پیام آسمان توسط پیغمبران به گوش جهانیان را برهان بر بندگان‌ش ساخته است و برای همین خداوند بزرگ در قرآن می‌فرماید: «لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» (نساء، ۱۶۵) تا پس از آمدن پیغمبران برهان و دلیلی بر خدا برای مردمان باقی نماند. (قطب، ۱۳۸۸: ۲، ۲۹۷-۲۹۶). سید قطب در این مسئله ادامه می‌دهد که خداوند به انسان خردی بخشیده است که با آن دلائل ایمان موجود در جهان درون و جهان بیرون بیندیشد؛ اما خداوند مهربان با وجود اعطای چنین ابزار بزرگ به نام عقل به سبب لطف و مرحمتی که نسبت به بندگان خود دارد و می‌داند که چه بسا هوا و هوس‌ها بر این ابزار و نعمت بزرگ پیروز گردند، حکمتش صلاح دیده است که پیغمبران را به‌سوی انسان‌ها بفرستد تا مژده‌رسانان و بیم‌دهندگان باشند و آنان را اندرز دهند و به یاد خدا و حقایق بیندازند و بر دانش و بینش‌شان بیفزایند و بکشند که سرشت آدمیان را نجات دهند و خرد را از زیر توده‌هوا و هوس‌ها رها و آزاد سازند (همان‌جا).

سید قطب نقش عقل را در اجتهاد تنها در تطبیق نص عام بر حالت جزئی می‌داند، نه در پذیرش اصل عام یا عدم پذیرش آن (همان، ۳۰۱)؛ بنابراین نقش عقل تطبیق اصول کلی بر مصادق جزئی می‌باشد.

## ۲-۴. وحی و نقل

از مهمترین منابع معرفت و شناخت در مکتب اسلام وحی و نقل است که قرآن و سنت مصادیق صریح آن در فرهنگ اسلامی است. سید قطب نیز هرگاه که از معرفت صحبت می‌کند معرفت وحی و نقل را از بنیادی‌ترین معارف بشری می‌داند؛ زیرا تمام قوانین که برای زندگی اجتماعی و فردی انسان نیاز است از همین مجرای وحی و نقل برای ما رسیده است و آیه: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ»

وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَأَنْتَهُوا» (حشر، ۷) چیزهایی را که پیغمبر برای شما (از احکام الهی) آورده است اجرا کنید و از چیزهایی که شما را از آن بازداشته است دست بکشید؛ به عنوان مؤید نظر خود قرار می دهد. (قطب، ۱۳۸۶: ۶، ۲۵۳).

سید قطب تذکر می دهد طبق پیام آیه قرآنی فوق، شریعت را پیغمبر (ص) به شکل قرآن یا سنت با خود برای جوامع انسانی به ارمغان آورده است. همه ملت و خود پیشوا و رهبر مثل ایشان نیز نمی توانند با بخشی از شریعت مخالفت ورزند که پیغمبر (ص) آن را به ارمغان آورده است. هرگاه ماده ای قانون گردد که مخالفت با موادی داشته باشد که پیغمبر (ص) آن را خود به ارمغان آورده است، چنین شریعتی سلطه ای ندارد و بدان توجه نمی گردد؛ زیرا سند معتبر نخستین را از دست می دهد، سند معتبر نخستینی که سلطه خود را از آن دریافت می دارد... این دیدگاه با همه دیدگاه های قانون گذاری بشری فرق دارد. چرا که ملت را سرچشمه سلطه ها می سازد. بدین معنی که ملت حق خواهد داشت برای خود هر چه را می خواهد وضع و قانون گذاری کند و هر چه را وضع و قانون گذاری می کند، دارای سلطه خواهد بود. در صورتی که سرچشمه سلطه ها در اسلام شریعت خدا است، شریعتی که پیغمبر (ص) آن را با خود به ارمغان آورده است و اعضای ملت بر همچون شریعتی ماندگار می مانند و از آن پاسداری می کنند و آن را اجراء می نمایند. پیشوا هم در این راستا نماینده ملت است و باید همچون ایشان رفتار کند. حقوق ملت هم منحصر به همین می گردد. پس ملت حق ندارد با چیزی مخالفت کند که پیغمبر (ص) آن را با خود به ارمغان آورده است در هرگونه قانون گذاری ای که نموده است. (همان جا).

سید قطب در ادامه توضیح می دهد که اگر وقتی در نصوص و آیاتی که پیغمبر با خود به ارمغان آورده درباره موضوعی که برای جامعه روی داده چیزی نباشد، راه چاره این است که جامعه انسانی برای خویش قانون گذاری کند؛ البته قانونی که با اصلی و رکنی از اصول و ارکان آنچه پیغمبر (ص) با خود به ارمغان آورده مخالفت نداشته باشد. این نظریه، دیدگاه پیشین را نقض نمی کند



و بلکه فرع آن به شمار می‌آید. مهم و اصل قضیه در هرگونه قانونی که وضع می‌شود این است که با فرامینی آسمانی مخالف نباشد، اگر نصی وجود دارد. اگر هم نصی در مسئله‌ای وجود نداشته باشد با اصلی از اصولی که پیغمبر (ص) با خود به ارمغان آورده است ضد و نقیض نیفتد. سلطه و قدرت ملت - و پیشوای جانشین ملت - محدود و منحصر به همین محدوده و چارچوب است. اسلام نظام و سیستم بی نظیر و بی‌همتایی است که هیچ‌گونه نظام و سیستم دیگری که انسان‌ها از نظام‌ها و سیستم وضع کرده‌اند و پدید آورده و با آن‌ها آشنا شده و بوده‌اند، با آن برابری نمی‌کند و هم‌تراز نمی‌گردد. اسلام نظام و سیستمی است که قانون‌گذاری برای انسان‌ها را با قانون کل جهان هستی ارتباط می‌دهد و میان قانون جهان هستی که خدا آن را برای جهان هستی وضع فرموده است و میان قانونی که از سوی خدا آمده است و بر انسان‌ها فرمانروایی می‌کند، هماهنگی و هم‌آوایی برقرار می‌سازد. تا بدین‌گونه قانون انسان‌ها با قانون جهان هستی برخورد نکند و با همدیگر مخالفت نداشته باشد و به سبب برخورد مخالفت قانون جهان و قانون انسان، مردمان بدبخت شوند یا درهم شکنند و یا تلاش و کوشش آنان به هدر رود و باد هوا شود! (همان، ۶، ۲۵۴-۲۵۳) و برای همین معرفت و شناخت قوانین و شریعت اسلامی همانا از مجرای وحی و نقل هست که واسطه این فیض الهی پیغمبر بزرگوار اسلام (ص) بودند.

سید قطب معتقد است که در جهان‌بینی اسلامی بهترین راه فهم قرآن و تفسیر آن، این است که انسان از ذهن خود همه جهان‌بینی‌های پیشین را پاک کند و با قرآن روبرو شود به این معنی که هیچ‌گونه خردگرایی و یا ذهنی‌گرایی پیشین نداشته باشد تا بتواند حقایق هستی را آن‌گونه که قرآن و حدیث به تصویر می‌کشد بفهمد؛ بدین جهت انسان نباید قرآن و حدیث را با غیر قرآن بسنجد و واریسی کند. نباید چیزی را که قرآن اثبات نموده و می‌پذیرد نفی و یا تأویل نماید؛ و همچنین نه باید چیزی را که قرآن آن را نفی و یا باطل می‌شمارد آن را اثبات نمود (همان، ۵۷۴-۵۷۳). سید قطب کسانی را که به قرآن ایمان ندارند و

بخش‌های از قرآن را به خاطر این که علم به آن نرسیده است را نفی می‌کنند مضحک خوانده و آنان را حتی از اسراری موجودات ظاهر و حاضر در نزدشان را نیز عاجز می‌خواند (همان جا).

سید قطب معتقد است که عقل بشری جولانگاه معین و محدودی درگشت و گذار کرانه‌های ناشناخته‌ها دارد. اسلام انسان را به‌سوی همین جولانگاه معین و محدود برمی‌انگیزد و به تلاش و کوشش می‌اندازد اما عقل بشری در فراسوی این جولانگاه معین و محدود، قدرت آمودش ندارد. (همان، ۶، ۵۷۴) به گفته سید قطب برخی پیوسته با خرده‌های محدود خود به تلاش و تکاپو می‌پردازند برای درک و فهم چیزهایی که نامحدودند و خداوند بزرگ آن‌ها را برای انسان‌ها محدود و مشخص نکرده است و در دایره خرده‌هایشان قرار نداده است؛ و در کتاب‌های آسمانی ایشان با آن حقایق غیبی آشنا نه نموده است. از جمله چنین کسانی فیلسوفان هستند که کوشیده‌اند این هستی و ارتباط‌ها و پیوندهای آن را تفسیر و تعبیر کنند. در این راستا لغزیده‌اند، زیرا اینان همانند کودکانی هستند که می‌خواهند از کوه بلندی بالا بروند و قلّه‌ای آن نیز نهایت نداشته باشد. یا کودکانی که تلاش می‌کنند معمّای هستی را حل بکنند در حالی که هنوز تلفّظ حروف الفباء را نمی‌دانند! این فیلسوفان با این جهان بینی و اندیشه، هنگامی که تصوّرات و نظریات شان را با جهان بینی و اندیشه روشن، صادق، درست، زیبا و دلربایی را که قرآن آن را پدید می‌آورد مقایسه صورت گیرد بسی مضحک می‌باشد؛ زیرا در آن اشتباه، لغزش، دوگانگی، تضاد، سستی، تزلزل، زشتی، پلشتی، پستی و خواری زمانی که از این جهان هستی با عظمت سخن گفته و یا تفسیر و تعبیر دارند راه دارد. این سخنم شامل حال فیلسوفان بزرگ یونان، فیلسوفان مسلمان که در اندیشه از فلاسفه یونان تقلید کرده‌اند و به دنبال ایشان رفته‌اند و فیلسوفان معاصر را نیز می‌شود که جهان بینی و اندیشه ایشان با جهان بینی و اندیشه اسلامی درباره هستی سنجش صورت گیرد. (همان، ۵۷۵)

اما برخی دیگری، نیز هستند که از رویکرد قرآنی مأیوس شده‌اند از این‌که همچون سبک و همچون جهتی را در کار علم و معرفت در پیش بگیرند و خودشان را و تلاش خودشان را منحصر به علم تجربی و تطبیقی کرده‌اند و از ناشناخته‌هایی که راهی به‌سوی دستیابی بدان‌ها نیست، کنار کشیده‌اند و در این ناشناخته‌ها از هدایت یزدان کمک نگرفته‌اند. بدان دلیل که نمی‌توانند خدا را درک و فهم کنند! این گروه در اوج غلو خود در قرن هیجدهم و نوزدهم بودند. (همان‌جا). این‌ها نیز در قرن ۲۰ از خواب غرور سرکش علمی بیدار شدند و از مستی و منگی بر خواستند، برای این‌که ماده از دست‌های‌شان فراری شد و به پرتو «ناشناخته اصل» تبدیل گردید! اما اسلام بر سخره سنگ یقین، استوار و پایدار باقی ماند؛ زیرا اسلام به انسان‌ها از ناشناخته‌ها به‌اندازه‌ای می‌شناساند که خیر و صلاح‌شان در آن باشد. (همان‌جا)

## ۲-۵. کشف و شهود و الهام

کشف و شهود یکی از منابع دیگر معرفت است که بسیاری از اندیشمندان به‌ویژه عرفای اسلامی، پس از وحی مطمئن و ارزشمندترین راه برای شناخت و درک حقایق عالم می‌دانند (یحی کبیر، مرضیه عبدلی مسینان، ۱۳۹۴: ۹۶-۹۵). علامه طباطبایی نیز پس از بیان وحی به‌عنوان ملکه همه شناخت‌ها، روش شهودی را پس از آن عالی‌ترین روش به لحاظ دستاورد و نتیجه می‌داند، زیرا روش شهود مسائل جهان‌بینی آدمی را در حوزه امور فرا بشری و فراعقلی بر دوش دارد. علامه دستاورد و نتیجه معرفت شهودی را بسی بالاتر از معارف حصولی عقلی دانسته، چرا که صاحب چنین شناختی قادر به درک حقایق و معارفی در حیطه مسائل مربوط به مبدأ و معاد می‌باشد و کسانی که تنها مسلح به معرفت عقلی باشند، از درک، دیدن و شنیدن محروم‌اند (همان‌جا).

با این توضیح بخش مهمی از معرفت و شناخت مهم انسان توسط کشف و شهود و الهام انجام می‌شود و محور آن نیز روح انسان است. سید قطب نیز از دسته مفسران و ادیبانی است که به مقوله روح اهتمام و نگاه ویژه‌ای داشته و آن

را نیروی الهام بخش می شمارد که در رشد و کمال انسانی نقش بسزایی ایفا می کند. ایشان در پیشگفتار دیوان خود (قطب، ۲۰۱۲: ۳۶) ضمن بیان تفاوت میان عقل و روح، عقل را در رسیدن به ارزش های والا و پنهان و نیز در اتصال به جهان های ناشناخته ناتوان می داند؛ و همچنین از عدم اطمینان خود به نیروی خرد و شدت ایمانش به روح سخن می گوید (همان جا) و دو بیت زیر را از دیوانش برای سخن خود مثال می آورد:

لَقَدْ حَجَبَ الْعَقْلَ الَّذِي نَسْتَشِيرُهُ      حَقَائِقُ جَلَّتْ عَنْ حَقَائِقِنَا الصُّغْرَى  
هُنَا عَالَمِ الْأَرْوَاحِ فَلَنَخْلَعِ الْحِجَا      فَتَنَعَّمْ فِيهِ الْخُلْدَ وَالْحُبَّ وَالسَّرَا

(همان، ۴۸).

عقلی که با آن به مشورت می نشینیم، حقایقی را پنهان ساخته که از حقایق پیرامون ما بسی کوچک تر است -

در اینجا دنیای ارواح است؛ پس جامه خرد از تن به درکنیم تا به جاودانگی و عشق و جادو نائل آییم (سلیمی و دیگران، ۱۳۹۱: ۸۳)

همان گونه که از فحوای دو بیت مذکور برمی آید، شاعر عقل را شایسته مشورت نمی داند؛ زیرا خرد، بسیاری از واقعیت ها را بر آدمی می پوشاند و تنها اندکی از اسرار و رموز جهان هستی در نگاه شاعر، جهان ارواح است و در این جهان، جایی برای خرد وجود ندارد. ازاین رو، اگر قصد فهم عمیق و دقیق حقایق را داریم، به ناچار باید عقل را از خویشتن جدا نموده و در عالم ارواح سیر نماییم. (همان جا).

سید قطب با قبولی ضمنی الهام، در باره حسن البنا معتقد است در بسیاری از امور به وی الهام می شده است. وی می گوید «حسن البنا توانست درباره همه امور بیندیشد، یا راجع به همه آن ها به او الهام شود» (قرضاوی، ۱۳۸۱: ۸۲). محمد قطب نیز به کشف و شهود پرداخته و معتقد است که روح نیروی است که انسان به وسیله آن با مجهول و چیزهای غایب و غیر محسوس پیوند برقرار می کند.

کشف مجهول از جمله کارهای روح است، الهام و خبرهایی که در رویا برای انسان پیش می‌آید. نیز یکی دیگر از الهام گرفتن از راه دور و کارهای «تله پاتی» نیز یکی دیگر از عملیات روح است، مانند حادثه «تله پاتی» مشهوری که برای عمر بن خطاب با «ساریه» فرمانده سپاه اسلام در جنگ نهاوند پیش آمد که از فاصله هزاران کیلومتر او را از کمین دشمن آگاه کرد (قطب، محمد، ۱۳۸۸: ۵۱-۵۰).

محمد قطب ادامه می‌دهد که وظیفه اصلی روح، رسیدن و پیوستن به خداست. این پیوستن چگونه صورت می‌گیرد؟! «تله پاتی» و کشفیات و خبرهای رؤیایی چگونه به اتمام می‌رسد؟! ما نمی‌دانیم، همان گونه که چگونگی به وقوع پیوستن «ادراک» «تذکر و یادآوری» را نمی‌دانیم، ولی به هر حال واقع می‌شود! روح این نیروی ناشناخته‌ای که کنه و حقیقت آن و طریقه عملی و کار آن را نمی‌شناسیم! تنها وسیله ما است برای پیوستن به الله! روح با سرشت خود راه به سوی خدا را می‌یابد. چون همان روح آفریده خدا است که آن را در مشتی آب و گل به ودیعت نهاده است که خداوند در قرآن کریم به صراحت اعلام می‌دارد: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي...» (حجر، ۲۹) پس آنگاه که او را آراسته و پیراسته کردم و از روح متعلق به خود در او دمیدم (قطب، ۱۳۸۸: ۵۱-۵۰).

محمد قطب تأکید دارد که اسلام نسبت به روح عنایت و توجه خاص و ویژه‌ای دارد. چون در نظر اسلام روح مرکز هستی بشری و نقطه‌ای اتکای آن است و روح همان قاعده و زیر بنای تمام هستی بشری است که از راه آن ارتباط و به هم پیوستگی به وجود می‌آید و بزرگ‌ترین عامل مسلط و نگهبان بر زندگی انسان است و او را به سوی نور هدایت می‌کند و به عبارتی روح پیونددهنده بین انسان و خداوند است؛ زیرا نیروی روح در وجود انسان بزرگ‌ترین نیروی موجود در سرشت او است و بیش از همه نیروهای او به حقایق وجود بستگی و پیوند دارد. نیروی جسمانی انسان محدود به سرشت و هستی مادی و به چیزهای است که به وسیله حواس درک می‌شوند و نیروی عقل و خرد، میدان گسترده‌تری

دارد، ولی محدود است به چیزهای که تعقل می‌شوند، محدود به زمان و مکان و آغاز و انجام است و محکوم به فناء و نابودی است. (همان، ۵۳).

و تنها نیروی روح و روان است که در سرشت و وجود انسان، حدود و قیود و مرز نمی‌شناسد و دربند زمان و مکان و آغاز و ابتداء نیست و فناپذیر است و این تنها نیروی روحی است که می‌تواند با چیزهایی اتصال و پیوند برقرار کند که از قلمرو درک حواس ظاهری و درک عقل بیرون‌اند و تنها نیروی روحانی است که می‌تواند به خدا به پیوندد. چگونه این پیوندها برقرار می‌شود؟! نمی‌دانیم! ولی در پرتو درخشش تابان و باصفای روح آن‌ها را احساس می‌کنیم که در یک درخشش برق آسا همه جوانب زندگی و ابتدا و انتهای جهان را شامل می‌شود (همان، ۵۴).

به‌وسیله شنای روح آزاد، در افق‌های گسترده عالم هستی، این احساس را پیدا می‌کنیم که روح در طی این افق‌ها به همه موجودات زنده آن عالم می‌پیوندد و مربوط می‌شود و به قول همه جهان هستی زنده است و به‌وسیله آن لحظه دقیق و بزرگ و شگفت‌انگیز و باشکوه که سراسر عالم هستی در آن به لرزه درمی‌آید، این احساس به ما دست می‌دهد، آنگاه در اعماق وجود خود احساس می‌کنیم که خدا را می‌بینیم! (همان‌جا).

### نتیجه‌گیری

از مجموع آنچه گفته شد می‌توان به این نتیجه رسید که در نظرگاه سید قطب و محمد قطب، پنج منبع معرفت‌شناسی مطرح است و آن‌ها را به‌صورت نسبی می‌پذیرند و فطرت را به‌عنوان منشاء پذیرش حق و دین معرفی می‌کنند که گاهی آن را زنگار می‌گیرد و حس و تجربه را نیز به‌عنوان یک منبع معرفت‌شناسی در مواردی باعث کشف حقایق می‌دانند و به عقل نیز نگاهی دوسویه داشته و در مواردی آن را به‌عنوان بهترین منبع شناخت و گاهی نیز آن را به یک ابزار برای رسیدن به محتوای نقل می‌پندارند و مبنا و پایه شریعت اسلامی را نیز همان نقل و نص می‌دانند و برای عقل اجازه تأویل و تفسیر به میل را نیز

نمی‌دهند؛ اما نقل را به‌عنوان مهم‌ترین منبع معرفتی می‌دانند؛ اهتمام آن‌ها به نقل و نقل‌گرایی تا حدی است که هیچ یکی از منابع معرفت دیگر را هم‌تراز با نقل ندانسته؛ زیرا آن‌ها هرگاه از معرفت صحبت می‌کنند معرفت وحی و نقل را از بنیادی‌ترین معارف بشری می‌دانند؛ زیرا رسیدن تمام قوانین زندگی اجتماعی و فردی انسان را از همین مجرای وحی و نقل می‌دانند. آن‌ها کشف و شهود را نیز به‌عنوان منبع شناخت در جایی می‌دانند که در آن پایی عقل می‌لنگد و روح انسانی است که با جلابخشیدن آن به نادانسته‌های زیادی می‌توان رسید.

### منابع

۱. قرآن کریم
۲. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۰). معرفت‌شناسی در قرآن، قم، نشر اسراء.
۳. حسین زاده یزدی، محمد (۱۳۹۶). جستاری فراگیر در ژرفای معرفت‌شناسی، قم، حکمت اسلامی.
۴. -----، (۱۳۹۰). معرفت دینی عقلانیت منابع، قم، نشر مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)
۵. -----، (۱۳۸۶). کاوشی در ژرفای معرفت‌شناسی ۲: منابع معرفت، قم، نشر مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)
۶. خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۹۰). فلسفه‌های مضاف، ۲ جلد، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۷. سید حامد، (۱۳۹۱). ۲۰۰ حکمت در شناخت زندگی، ترجمه زهرا عبداللهی، شیراز، ایلاف.
۸. فروغی، محمدعلی، (۱۳۴۴) سیر حکمت در اروپا، تهران، زوار.

۹. قرضاوی، یوسف، (۱۳۸۱). اخوان المسلمین، هفتاد سال دعوت، تربیت و جهاد، ترجمه، عبدالعزیز سلیمی، تهران، نشر احسان، ۱۳۸۱.
۱۰. قطب، سید، (۱۳۸۳). آینده در قلمرو اسلام، ترجمه، زاهد ویسی، سنندج، آراس.
۱۱. قطب، سید، (۱۳۸۶). فی ظلال القرآن، ج ۲، ترجمه، مصطفی خرم دل، تهران، احسان.
۱۲. قطب، سید، (۱۳۹۳). مبانی تفکر اسلامی، ترجمه، ابوبکر حسن زاده، [بی تا]، مرکز نشر اندیشه اسلامی.
۱۳. قطب، سید، (۲۰۱۲). الاعمال الشعرية الكاملة، جمع و تحقیق و دراسة، على عبدالرحمن عطيه، القاهرة، مركز الاهرام للنشر و الترجمة والتوزيع.
۱۴. قطب، محمد، (۱۳۸۸). روش تربیتی اسلام و کاربرد عملی آن، ترجمه، دکتر محمود کردی، سنندج، آراس.
۱۵. قطب، محمد، (۱۳۹۴). اسلام و نابسامانی های روشنفکران (جلد سوم)، ترجمه، محمد علی عابدی، [بی جا]، [بی نا].
۱۶. قطب، محمد، (۱۳۹۴). اسلام و نابسامانی های روشنفکران، ترجمه، محمد علی عابدی، [بی جا]، [بی نا].
۱۷. قطب، محمد، (۱۹۹۳). دراسات فی نفس الانسانية، قاهره، دارالشروق.
۱۸. قطب، محمد، (۱۹۹۴). العلمانيون والاسلام، قاهره، دارالشروق.
۱۹. قطب، محمد، (۲۰۰۱). كيف ندعو الناس؟ قاهره، دارالشروق، چ دوم.
۲۰. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۷). فطرت، تهران، صدرا، چاپ دهم.



۲۱. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۹). اصول فلسفه و روش رئالیسم، تهران، صدرا، چ چهارم.
۲۲. معلمی، حسن (۱۳۹۰). معرفت‌شناسی، قم، مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی.
۲۳. نیک‌آیین، امیر، (۱۳۵۸). ماتریالیسم دیالکتیک، بی‌جا، نشر حزب توده ایران.
۲۴. یحی‌کبیر، مرضیه عبدلی مسینان، «جایگاه کشف و شهود در منظومه معرفت‌دینی...»، فلسفه دین، دوره ۱۲، شماره ۱، بهار ۱۳۹۴، ص ۹۵-۹۶.
۲۵. خانی، محمد و مهدی احمد خان بیگی، (۱۴۰۱). «چیستی معرفت‌شناسی...»، دو فصلنامه علمی ترویجی فلسفه اسلامی، سال هشتم / شماره دوم / پیاپی ۵۱ / پاییز - زمستان، ۱۳۹۲.
۲۶. سلیمی، علی و دیگران، (۱۳۹۱). «بن‌مایه‌های عرفانی در شعر سید قطب»، فصلنامه علمی و پژوهشی زبان و ادب فارسی (ادب و عرفان)، دوره ۴، شماره ۱۳، ۸۳.

